

مفتی
هفتی

ارزش نظریه وجه تولید آسیایی

□□ نوشته: دکتر محمد علی خنجی

بر اعمال جبر را باید صورت‌هائی از سازمان اجتماعی و اقتصادی دانست که بطور غیرقابل تردید دارای ماهیت سیاسی است، و این صور مختلف در دنیای گذشته یگانه چارچوبی را تشکیل می‌داده‌اند که در درون آن، اثر قوانین اقتصادی طبیعی می‌توانسته است تجلی کند (صفحه ۴ و ۵).

باز هم اعتقاد [آقای دورینگ] بر این است که اقتصاد فقط تابع قوانینی طبیعی و ابدی است و هر نوع فساد و خرابی ناشی از سیاست غلط است... در واقع در تمام تئوری اعمال جبر فقط يك مطلب صحیح وجود دارد و آن این است که تا امروز جمیع اشکال اجتماع برای حفظ خود، به اعمال جبر نیاز داشته‌اند و حتی بعضاً بوسیله اعمال جبر پدید آمده‌اند. این جبر به صورت سازمان یافته و متشکل خود، «دولت» نامیده می‌شود. بنابراین به این نتیجه پیش با افتاده می‌رسیم که از لحظه‌ای که انسانها پائین‌ترین حالات را پشت سر گذارده‌اند، دولت‌ها در همه جا وجود داشته‌اند و دنیا برای پی بردن به این مطلب نیز منتظر آقای دورینگ نمانده است. دولت و جبر بدون شك، عنصر مشترك تمام اشکال اجتماعی گذشته هستند و اگر من برای توضیح حکومت‌های مستبد شرقی، جمهوری‌های باستانی، حکومت‌های سلطنتی مقدونیه، امپراتوری رُم و فنودالیسم قرون وسطی، به گفتن این مطلب اکتفا ورزم که همگی آنها بر جبر تکیه داشته‌اند، در واقع هیچ چیزی را توضیح نداده‌ام. بنابراین اشکال مختلف اجتماعی و سیاسی را نه بوسیله جبر - که این خود تکرار مطلب است - بلکه بوسیله آن چیزی که «جبر» در موردش اعمال می‌شود، بوسیله آن چیزی که مورد سرعت قرار می‌گیرد، باید توضیح داد یعنی بوسیله محصولات و نیروهای تولیدی هر دوره و شالوده آن که خود از این محصولات و نیروهای تولیدی سرچشمه می‌گیرد؛ و به این ترتیب است که می‌توان دریافت که حکومت‌های مستبد شرقی بر مالکیت اشتراکی، و جمهوری‌های باستانی بر شهرهائی که به کشاورزی می‌پرداخته‌اند، و امپراتوری رُم بر مالکیت‌های بزرگ ارضی، و فنودالیسم بر سلطه روستا بر شهر متکی بوده‌اند....

آقای دورینگ با این تئوری اعمال جبرش، می‌بایست توضیح دهد چگونه است که در همه جا و همیشه، اکثریت را قربانیان جبر و اقلیت را اعمال‌کنندگان جبر تشکیل می‌داده‌اند. در آثار آقای دورینگ از توضیح رانت، سود، بهره و مزد خبری نیست و فقط گفته می‌شود که «اعمال جبر» وضع را چنین کرده است. و اما اعمال جبر خود از کجا می‌آید؟ راجع به این موضوع مطلبی در میان نیست.^۱

سال ۱۸۸۱

يك نامه و چهار مسوده

در فوریه ۱۸۸۱، بانو «ورا - زاسولیک»^۲ از طرف خود و عده‌ای از دوستان و اعضای گروه خویش (از جمله پلخانف، آکسلرود، و دویچ و...) نامه‌ای برای کارل مارکس فرستاد و از وی خواست که درباره جماعات کشاورزی و مالکیت جماعتی در روسیه یعنی اراضی معروف به «میر» و سرنوشت آن، نظریه خود را بنگارد و نیز تقاضا نمود عقیده خود را «راجع به ضرورت تاریخی عبور از تمام مراحل تولید سرمایه‌داری در مورد جمیع ملل» برای آنها روشن سازد. مارکس ابتدا در صدد برآمد جوابی مشروح که درخور چاپ و انتشار باشد فراهم آورد و برای این منظور سه پیش‌نوشت مفصل و بسیار دقیق ترتیب داد؛ ولی در آخر هر سه را کنار گذارد و جوابی بسیار مختصر و فشرده به صورت نامه‌ای کوتاه برای زاسولیک فرستاد. خوشبختانه مارکس پس از انصراف از تهیه جواب مشروح، مسوده‌های سه‌گانه مذکور را محفوظ نگهداشت و بعدها در میان دست‌نوشته‌های وی به دست آمد. قرآینی نشان می‌دهد که وی در فکر تهیه يك رساله جامع و مشروح در این زمینه بوده است (و حتی وعده نوشتن آن را داده بود)، ولی طی دوسالی دیگر

پدید آمدن استبداد شرقی ناشی از اعمال جبر نبوده است بلکه از مالکیت اشتراکی زمین و چگونگی نیروهای تولیدی و روابط اقتصادی سرچشمه گرفته است. «دولت» از زمانی که انسانها پست‌ترین حالات را پشت سر گذارده‌اند، در همه جا وجود داشته است ولی وجود آن را به هیچ وجه بوسیله «اعمال جبر» نمی‌توان توضیح داد.

در سراسر تئوری «اعمال جبر» فقط این يك حقیقت وجود دارد که تا امروز جمیع اشکال اجتماعی برای حفظ خویش به اعمال جبر نیاز داشته‌اند و این «جبر» نیز به صورت سازمانی و متشکل خود «دولت» نامیده می‌شود. از هنگامی که انسانها ادنی درجات را پشت سر گذارده‌اند، دولت در همه جا و همیشه وجود داشته است ولی دنیا برای پی بردن به این حقیقت منتظر ظهور آقای دورینگ نمانده است. دولت و جبر، عنصر مشترك تمام اشکال اجتماعی گذشته هستند ولی اگر بخواهیم استبداد شرقی و حکومت‌های سلطنتی مقدونیه و جمهوری‌های باستانی را با اعمال جبر توضیح دهیم، هیچ چیزی را توضیح نداده‌ایم. این اشکال مختلف اجتماعی را فقط بوسیله آن چیزی که «جبر» در موردش اعمال می‌شود، بوسیله آن چیزی که مورد سرعت قرار می‌گیرد می‌توان توضیح داد؛ یعنی بوسیله محصولات ناشی از کار و نیروهای تولیدی. از این طریق است که پی می‌بریم استبداد شرقی متکی بر مالکیت عمومی زمین، و جمهوری‌های باستانی متکی بر شهرهائی که مرکز فلاحت بوده‌اند، و امپراتوری رُم متکی بر مالکیت‌های بزرگ ارضی بوده است. در تئوری اعمال جبر دورینگ همه چیز از اعمال جبر به وجود می‌آید ولی خود جبر از هیچ جا نمی‌آید!

[آقای دورینگ می‌گوید] در تاریخ فرومرده (!) به درك علمی امور اقتصادی نمی‌توان نایل آمد مگر از طریق بررسی عمومی‌ترین قوانین طبیعی حاکم بر هر نوع اقتصاد... بنیادهائی از قبیل بردگی یا سراز مزدوری (!) که همچون همزادی با آن همراه است (!) و مالکیت مبتنی

مسوده‌ها یعنی نامه بانو زاسولیچ به مارکس و چهار مسوده‌ای که برای طرح پاسخ از طرف مارکس تهیه شده بود همراه با نامه وی به صورتی که به دست بانوی مخاطب رسیده است، اول بار در ۱۹۲۶ در فرانکفورت (آلمان) به طبع رسید.^۲ در سالهای اخیر، تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، خلاصه‌ای از مسوده دوم به زبان انگلیسی، بضمیمه جزوه «بنیانهای ماقبل سرمایه‌داری»^۳ (صفحات ۱۴۲ تا ۱۴۵) به چاپ رسیده است، و نیز نامه مارکس (به صورتی که به دست بانو زاسولیچ رسیده) و خلاصه‌ای شامل مسوده‌های سه‌گانه به زبان اصلی (فرانسوی) در جلد دوم مجموعه آثار اقتصادی مارکس^۴ و همچنین منتخباتی از مسوده‌های اول و دوم، در ضمیمه کتاب «منشأ خانواده و مالکیت خصوصی و دولت»^۵ به زبان اصلی انتشار یافته است. ما متن کامل هر سه پیش‌نوشت و نامه مارکس به زاسولیچ را از مجله «انسان و اجتماع»^۶ (شماره پنجم - سال ۱۹۶۷) ترجمه کرده‌ایم و برای ترجمه نامه «بانو زاسولیچ» از مجموعه آثار اقتصادی مارکس - جلد دوم استفاده خواهیم نمود.

نامه بانو «ورا - زاسولیچ» به کارل مارکس

«شاگردان شما اندکی زیاده از حد گستاخ هستند...»
 زاسولیچ و اعضای گروه او، با این نامه مارکس را در برابر یک مسئله بسیار مهم و حساس قرار می‌دهند. برای درک اهمیت موضوع سؤال، کافی است که به تلاش سنگین مارکس در تنظیم پاسخ آن توجه کنیم. این مسئله اساسی که نویسنده از مخاطب خواسته است تا بطور صریح نظر خود را درباره آن اعلام دارد، راجع به ادعای «ضرورت تاریخی عبور از تمام مراحل تولید سرمایه‌داری درباره جمیع ملل» است، یعنی این مطلب که آیا راهی که سرمایه‌داری در اروپای غربی پیموده است، همان راهی است که جبر تاریخ برای تمام کشورهای جهان با خود به همراه خواهد داشت، یا آنکه تحول صنعتی و تکامل از طرق دیگر نیز ممکن است؟ به عبارت دیگر آیا چگونگی تحولات اروپای غربی الگویی برای تمام کشورهای جهان است، یا هر کشور برطبق مقتضیات و متناسب با محیط تاریخی خود، راه خاص خویش را خواهد پیمود؟
 حال به سئوال و جواب توجه کنیم:

۱۶ فوریه ۱۸۸۱

ژنو

کوچه لوزان - شماره - ۴۹

چاپخانه لهستانی

همشهری محترم،

مسبوق هستید که کاپیتال شما در روسیه از مقبولیت و اعتبار بزرگی برخوردار است. با وجود مصادره آن پس از چاپ، نسخ معدودی که باقی مانده، در کشور ما از طرف جمیع افرادی که کم‌وبیش از دانش برخوردار هستند، بطور مکرر مورد مطالعه قرار می‌گیرد و افراد صمیمی آن را مورد بررسی قرار می‌دهند. ولی نکته‌ای که شاید از آن بی‌اطلاع باشید، مقامی است که کاپیتال شما در مباحثات ما راجع به مسئله زمین و جماعات دهقانی روسیه دارد. شما بهتر از هر کس می‌دانید که [بررسی] این مسئله برای کشور ما تا چه اندازه فوریت دارد. شما از اندیشه‌های چرنیشفسکی در این خصوص آگاهید. نشریات مترقی ما به شرح و بسط افکار او ادامه می‌دهند. ولی این موضوع به گمان من، مخصوصاً برای حزب سوسیالیستی ما مسئله مرگ و زندگی است. حتی سرنوشت شخصی سوسیالیستهای انقلابی ما نیز، به طرز تلقی ما از این مسئله بستگی دارد. موضوع از دو حال خارج نیست: یا این کمونها، بارهائی از مطالبات سنگین

که از عمرش باقی مانده بود به چنین کاری توفیق نیافت.
 مسوده‌های سه‌گانه، از جهات عدیده دارای اهمیتی تاریخی است، بخصوص که مارکس طی آن سطور درباره یکی از مهمترین و اساسی‌ترین و حساس‌ترین مسائل علم الاجتماع و تاریخ، عقیده خود را صریح و روشن عرضه داشته و جاثم، برای تعبیر و تفسیر باقی نگذاشته است. ولی متأسفانه با آنکه سالیانی از انتشار این نوشته‌ها گذشته، هنوز مطالب آنها مورد بررسی و تحلیل علمی قرار نگرفته است. در این مقام، مطمح نظر ما، اطلاعات با ارزش و نکات و اشارات بسیار مهمی است که درباره چگونگی تحولات تاریخی مشرق زمین و مسائل مربوط به آن از خلال مسوده‌های مذکور به دست می‌آید. با آنکه مطالب هر سه پیش‌نوشت تکراری است و گاه حتی در یک مسوده نیز مطالب چند بار تکرار می‌شود، لکن متن کامل هر سه را به ترتیب به نظر خوانندگان می‌رسانیم. این کار یعنی بررسی سه مسوده مذکور، متضمن فوایدی است، از جمله آنکه با مقایسه متن آنها و توجه به اصلاحات و تغییراتی که در جملات و کلمات وارد آورده، می‌توان به ارزیابی‌ها، نکته‌سنجی‌ها، دقت‌ها و تردیدهای وی پی برد، و نیز مطالعه نوشته‌های مذکور معلوم می‌سازد که وی تا چه اندازه برای موضوع مورد بحث اهمیت قائل بوده است و برای تهیه یک پاسخ روشن و مستدل چه زحماتی بر خود همواز ساخته است و برای انتخاب هر لغت چه وسوسه‌ها از خود نشان داده است.

یادآوری این نکته نیز در اینجا لازم است که مارکس سه مسوده مذکور و نیز اصل نامه را مستقیماً به زبان فرانسوی نوشته است و با آنکه عبارات استوار این متنها از تسلط شگفت‌آور وی بر این زبان حکایت می‌کند، در مواردی، جملات طولانی، سیاق جمله‌بندی آلمانی را به خاطر می‌آورد.

در پیش‌نوشتها (و بخصوص در مسوده نخستین) بعضی مطالب نه یکبار، بلکه چندبار تکرار شده است و این بدان سبب بوده است که نویسنده در تعیین موضع مناسب برای هر مطلب، در تردید بوده و ناگزیر آنها را در چند جا تکرار کرده تا بعداً مطالب تکراری را حذف و متن را منقح نماید و نیز در مورد لغات، برای آنکه بعداً واژه مناسب‌تر را برگزیند، بهنگام نوشتن، چندین کلمه مترادف را به دنبال هم در درون پرانتزها جا داده است. بطور کلی باید توجه داشت که آنچه زیر این عنوان به نظر خوانندگان می‌رسد، «مسوده» است نه متنی منقح و پرداخته که برای چاپ و انتشار آماده شده باشد. به این سبب، غیر از تکرار مطالب و عبارات و کلمات و آمدن مترادفات در پی یکدیگر، در بعضی موارد نویسنده پرانتز در درون پرانتز باز می‌کند و جمله‌های معترضه می‌آورد و گاه مطلبی را - برای آنکه فراموش نشود - در خلال جملات یادداشت می‌کند. بدیهی است که ما مسوده‌ها را به همین صورت ترجمه خواهیم نمود و از تلخیص یا حذف مطالب تکراری یا تنقیح جملات مطلقاً خودداری خواهیم کرد تا خواننده بتواند آنها را به صورت اصلی در اختیار داشته باشد. باید توجه داشت که کلیه علائم و پرانتزهایی که در ترجمه دیده می‌شود، بدون استثناء مربوط به متن اصلی است و تنها در مواردی معدود که لازم بوده برای روشن شدن مطلب، کلمه‌ای یا جمله کوتاهی از خودمان اضافه کنیم، آن را در میان علامت [] قرار داده‌ایم، تا از متن و علائم آن قابل تشخیص باشد.

راجع به مأخذ در زبانهای اروپائی یادآور می‌شویم که نامه مختصر مارکس در پاسخ «ورا - زاسولیچ»، نخستین بار در ۱۹۲۴ در برلین به صورت ضمیمه مجموعه‌ای انتشار یافته است. ولی مجموع نامه‌ها و

مالیاتی و بهره‌مالکانه اربابان، و با خلاصی از طریقه اداره استبدادی، می‌توانند در جهت سوسیالیستی رشد و توسعه یابند، یعنی به تدریج تولید و توزیع محصولات خود را بر مبنای اشتراکی تنظیم نمایند - که در این صورت، سوسیالیسم انقلابی باید تمام هم خود را مصروف آزاد ساختن کمونها و رشد و توسعه آنها نماید.

و یاد در صورتی که - برعکس - کمون محکوم به نابودی باشد، یک فرد سوسیالیست - به این عنوان - دیگر وظیفه‌ای نخواهد داشت جز آنکه با اشتیاق به محاسبات کم و بیش بی اساس سرگرم گردد تا کشف، کند که در طی چند دوره دهساله، اراضی روسیه در دهقانان به دست بورژوازی انتقال خواهد یافت و یا با گذشتن چند ترن دیگر - احتمالاً - کاپیتالیسم در روسیه به همان درجه از رشد و توسعه خود در اروپای غربی خواهد رسید؟ و در این صورت قلمرو تبلیغات را باید به کارگران شهرها محدود ساخت؛ کارگرانی که مستمراً در توده دهقانی غوطه‌ور خواهند بود - دهقانانی که به دنبال انحلال کمونها و در طلب مزد به خیابانهای شهرهای بزرگ سرازیر خواهند شد.

در ایام اخیر، ما مکرراً می‌شنویم که جماعت روستائی، طریقه‌ای عتیق است که تاریخ و سوسیالیسم علمی - و در یک کلمه بگوئیم آنچه در درستی آن کوچکترین تردیدی نیست - آن را محکوم به زوال شناخته است. کسانی که چنین نظری را موعظه می‌کنند، خود را شاگردان واقعی شما می‌دانند و خویشتن را «مارکسیست» می‌نامند. اقوی دلیل آنها اغلب جمله «مارکس این را می‌گوید» است. [وقتی] به آنها جواب داده می‌شود که شما «چگونه این را از کاپیتال او استنتاج می‌کنید، درحالی که وی مسئله ارضی را در آن کتاب مورد بحث قرار نداده و از روسیه سخنی به میان نیاورده است؟» در پاسخ، شاگردان شما - که شاید اندکی زیاده از حد گستاخ هستند - جواب می‌دهند: «اگر درباره روسیه بحث می‌کرد، همین را می‌گفت.» پس توجه می‌فرمائید که نظر شما درباره این مسئله تا چه اندازه برای ما حائز اهمیت است و چه خدمت بزرگی به ما خواهید کرد اگر افکارتان را درباره سرنوشت احتمالی جماعت روستائی ما و راجع به ضرورت تاریخی عبور از تمام مراحل تولید سرمایه‌داری در مورد جمیع ملل، روشن سازید.

من به خود اجازه می‌دهم که به نام دوستان خود از شما استدعا کنم این خدمت را از ما دریغ ندارید. اگر وقت شما اجازه نمی‌دهد که اندیشه‌های خود را درباره این مسئله بطور کم و بیش مشروح بیان کنید، در حداقل این لطف را بفرمائید که عقاید خود را به صورت نامه‌ای تنظیم نمایند و اجازه ترجمه و انتشار آن را در روسیه به من بدهید. درودها و احترامات مرا بپذیرید. و رازاسولویچ.

نشانی من: چاپخانه لهستانی - کوچه لوزان - شماره ۴۹ - ژنو^۵

پاسخ به نامه بانو و رازاسولویچ

I - مسوده نخستین

مارکس به همه «شاگردانی که کمی زیاده از حد گستاخ هستند» و به جمیع الگوسازان از نوع قدیم و جدید پاسخی قاطع می‌دهد. من در کتاب کاپیتال نحوه تگون سرمایه‌داری را بعنوان یک «سرنوشت متحتم تاریخی» به اروپای غربی حصر داده‌ام. چگونه ممکن است روسیه - کشوری که در آن دهقان هیچگاه مالک زمین نبوده است - مشمول همین سیر تحول قرار گیرد؟... جماعات روستائی اولیه به مراتب پیش از جوامع یهودی و یونانی و رومی از نیروی حیات برخوردار بوده‌اند. کمون نوع آسیائی، در سراسر اروپا می‌داند و نقطه عزیمت بوده است و پدید آمدن آن ناشی از رشد تاریخی مالکیت در آن سرزمین‌ها بوده، نه آنکه طریقه مذکور را به صورت ساخته و پرداخته از آسیا با خود آورده باشند.... سرنوشت جماعت روستائی در عصر سرمایه‌داری چه خواهد بود؟:

روسیه مجبور نیست به راه غرب برود و درحالی که شرایط و اوضاع و احوال و محیط تاریخی آن یا اروپای غربی متفاوت است، نباید خود را به تقلید از جریانهای خاص آن سرزمینها مقید سازد. کمون کشاورزی روسی می‌تواند مستقیماً به صورت یک عنصر اقتصادی مترقی درآید و در پهنه قلمرو ملی گسترش یابد و مایه برتری روسیه بر کشورهای سرمایه‌داری گردد. برای آنکه یک استبداد متمرکز بر فراز کمونها به وجود نیاید، کافی است که به جای سازمان دولتی فعلی، مجمعی مرکب از دهقانان منتخب از طرف کمونها، اداره و رهبری آنها را در دست خود متمرکز سازد. عبور از مرحله کاپیتالیسم یک ضرورت تاریخی نیست....

این بود چکیده مطالب اولین پیش‌نوشت نامه مارکس که متن کامل آن را در زیر به نظر خوانندگان می‌رسانیم:

۱) ضمن بررسی منشأ تولید سرمایه‌داری، من متذکر شده‌ام (که راز آن در اینست) که بر «جدائی کامل تولیدکننده از وسایل تولید» مبتنی است (صفحه ۳۱۵ ستون ۱، چاپ فرانسوی کاپیتال) و نیز اینکه «اساس» تمام این تحول، سلب مالکیت از کشاورزان است، این امر به نحو کامل، تا امروز فقط در انگلستان صورت گرفته است... ولی تمام دیگر کشورهای اروپای غربی، همین سیر تطور را خواهند گذراند. (I. C. C. II.)

به این ترتیب من بطور ضمنی، «تحت تاریخی» جریان مذکور را به اروپای غربی حصر داده‌ام. و چرا؟ - لطفاً فصل سی و دوم را بررسی کنید، آنجا که گفته شده «جریانی که وسایل تولید پراکنده و فردی را به وسایل تولید اجتماعاً متمرکز مبدل می‌سازد و از مالکیت‌های کوچک و متعدد، مالکیت بزرگ افرادی معدود را به وجود می‌آورد، این جریان، این سلب مالکیت دردناک و هراس‌انگیز از مردم زحمتکش، عبارت است از منشأ سرمایه، اینست نحوه تگون سرمایه. مالکیت فردی کاپیتالیستی بر استثمار کار دیگری - بر مزدوری - مبتنی است.» (p. 340. C. II.)

بنابراین در آخرین تحلیل، موضوع عبارت از تبدل طریقه‌ای از مالکیت فردی به طریقه دیگری از مالکیت فردی است (شکل غربی تحول)، چگونه می‌توان روسیه را مشمول همین سیر تحول قرار داد، درحالی که آنجا زمینهای که در دست دهقانان بوده، هرگز در ملکیت خصوصی آنان قرار نداشته است؟

۲) از نظر گاه تاریخی، تنها دلیل مهمی که به سود انحلال جبری کمون دهقانان روسی اقامه شده اینست [که]:

با مراجعه به ادوار بسیار قدیم، در سراسر اروپای غربی، به مالکیت اشتراکی از یک نوع کم و بیش عتیق برخورد می‌کنیم؛ این طریقه مالکیت در همه جا در اثر تکامل اجتماعی از میان رفته است. چه دلیل دارد که تنها روسیه بتواند از این سرنوشت برکنار بماند؟

من جواب می‌دهم: به این دلیل که در روسیه به علت ترکیبی از شرایط و اوضاع و احوال خاص، کمون روستائی که هنوز در پهنه قلمرو ملی باقی و برقرار است، می‌تواند به تدریج خود را از قید خصوصیات ابتدائی رها سازد و مستقیماً به صورت عنصر تولید اشتراکی در مقیاس قلمرو ملی رشد و گسترش یابد. درست در پرتو همعصر بودن با تولید سرمایه‌داری است که این کمون می‌تواند تمام مکنسبات مثبت تولید مذکور را به اختیار درآورد، بدون آنکه گرفتار مصائب (وحشت‌آور) نفرت‌انگیز آن گردد. روسیه جدا از دنیای جدید به سونمی برد و نیز مانند هند شرقی در چنگال فاتحان خارجی نیست.

اگر شیفتگان نظام سرمایه‌داری در روسیه، امکان چنین تحولی را از نظر تئوری منکر گردند، من این سؤال را در برابرشان قرار می‌دهم: برای استفاده از ماشین‌ها، کشتی‌های بخار، راه‌های آهن و غیره، آیا روسیه مجبور بوده است که مانند غرب یک دوره طولانی تطور صنعت ماشینی را بگذراند؟ و نیز به من توضیح دهند که آنها چگونه تمام دستگاه مبادلات (بانکها، مؤسسات اعتباری و غیره) را که ایجاد آن برای غرب قرن‌ها به طول انجامیده است، در یک طرفه‌العین به کشور خود وارد نموده‌اند؟

جماعات هندی توسط حکومت انگلستان، یکی از همدستان بر حرارت آن دولت بود، ریاکارانه برای ماروایت می‌کند که تمام کوششهای خیرخواهانه حکومت برای حفظ کمونها، در برابر نیروی خودخاسته قوانین اقتصادی، به شکست منتهی شده است!

[درارو] این نوع کمون به نحوی از انحاء، در میان جنگهای مداوم خارجی و داخلی از میان رفته است. محتلاً، هنگامی که قبایل ژرمنی به تازگی از فتح ایتالیا، اسپانیا، گل [فرانسه] و غیره فراغت یافته بودند؛ [این نوع] کمون به مرگی ناگهانی از میان رفته است. کمون از نوع عتیق دیگر در آن دوره وجود نداشت. معهذاً دو امر، نیروی حیاتی ذاتی آن را نشان می‌دهد: [نخست آنکه] نمونه‌های پراکنده‌ای از آنها وجود داشته که تمام مصائب قرون وسطی را از سر گذرانده‌اند و - حتی - تا روزگار ما به حیات خود ادامه داده‌اند، مثلاً در مسقط الرأس من، ناحیه (ترو) (Trives) و [دوم] - امری که اهمیت بیشتری دارد - اینکه کمون نوع عتیق چنان خصوصیات خود را بر کمونی که جانشین آن گردیده، نقش زده است که «ماورر» یا شناختن این کمون (از نوع متأخر) - کمون مربوط به بنیان ثانوی - توانسته است، نمونه عتیق آنرا باز شناسد. (در کمون نوع متأخر، زمین زراعتی به ملکیت خصوصی درآمده، در حالی که جنگلها، مراتع، اراضی موات همچنان در ملکیت جماعتی باقی مانده است). کمون نوع جدید که بوسیله ژرمنها در جمیع کشورهای مفتوح معمول گردید، در اثر خصوصیتی که از کمون نوع عتیق کسب نموده بود، در تمام دوران قرون وسطی، به صورت یگانه کانون حیات و آزادی توده مردم درآمد.

اگر بعد از عصر «تاسیت»، هیچ اطلاعی از زندگی کمون (ژرمنی)، (روستائی)، (عتیق) در دست نداریم و از چگونگی زوال آنها و زمان آن بی خبریم، [در عرض] از برکت نوشته‌های ژول سزار، لااقل از مبدأ آنها آگاه هستیم. در همان عصر او زمین (قابل، کشت) به ترتیب سالانه تقسیم می‌شده است، ولی این تقسیم فقط بین طوایف (Geschlechter) و قبایل عضو کنفدراسیونهای (مختلف) ژرمنی صورت می‌گرفته است و هنوز تقسیم زمین بین تک تک اعضای یک کمون معمول نبوده است. بنابراین، کمون کشاورزی (روستائی) در سرزمین ژرمنی، از یک نمونه عتیق نشأت یافته و محصول رشد و توسعه طبیعی در خود آن کشور بوده است، نه آنکه آنرا ساخته و پرداخته از آسیا آورده باشند. آنجا - در هند شرقی - نیز همواره با کمون بعنوان شکل فرجامین، یا آخرین مرحله بنیان عتیق مواجه می‌شویم. (اکنون) برای اینکه صرفاً از نظر تئوری - یعنی با فرض ادامه زندگی عادی - تشخیص دهیم «کمون روستائی» چه فرجامهائی ممکن است داشته باشد، برمن لازم است برخی از خصوصیات که «کمون کشاورزی» را از نمونه عتیق تر متمایز می‌سازد روشن گردانم.

و نخست [اینکه] جماعات ابتدائی سلف، همگی بر رابطه خویشاوندی طبیعی بین اعضای خود مبتنی هستند. با گسیختن این رابطه محکم، ولی محدود، کمون کشاورزی [کمون نوع جدید] برای تماس با افراد خارج و توسعه این تماس و انطباق دادن خود با آن، [در مقایسه با جماعات عتیق] از استعداد بیشتری برخوردار است.

دیگر [اینکه] در درون کمون کشاورزی، خانه و متمم آن - حیاط - در ملکیت خصوصی دهقان قرار دارد، در حالی که دیرزمانی پیش از آنکه کشت و زرع متداول شود، خانه جماعتی یکی از مبانی مادی جماعات سلف بوده است.

[و] بالاخره، اگرچه زمین قابل کشت [در کمون نوع جدید نیز] همچنان در ملکیت جماعتی باقی می‌ماند، ولی بطور ادواری بین اعضای کمون کشاورزی تقسیم می‌شود، به گونه‌ای که هر کشاورز به حساب شخصی خود مزارعی را که به او اختصاص داده شده، مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد و منفرداً محصول آنرا به تملک درمی‌آورد؛ و حال آنکه در جماعات عتیق تر، عمل تولید بطور جمعی انجام می‌گیرد و فقط محصول تقسیم می‌شود. این نمونه ابتدائی از تولید اشتراکی یا تعاونی، بدون شك از ناتوانی فرد ناشی بوده است نه از اجتماعی کردن وسایل تولید.

اگر در زمانی «اعطای آزادی»^۱، کمونهای روستائی را بدو در شرایط رشد و توسعه عادی قرار داده بودند، و اگر پس از آن، وامهای هنگفتی را که در قسمت عمده به هزینه و حساب دهقانان پرداخت گردیده، همراه با مبالغ کلان دیگر که با واسطه دولت (باز هم به هزینه دهقانان) تدارک و در اختیار «ارکان جدید اجتماع»^۲، که مبدل به سازمانهای کاپیتالیستی گشته‌اند، قرار داده شده است - اگر تمام این مخارج را صرف توسعه آتی کمونهای روستائی کرده بودند - در آن صورت، امروز دیگر هیچکس تصور اینکه نابودی کمون یک «سرنوشت متحتم تاریخی» است، به خاطر خود راه نمی‌داد و همه آن را عامل تجدید حیات جامعه روس و مایه برتری آن بر کشورهای که هنوز در قید رقیبت نظام سرمایه‌داری هستند، به شمار می‌آوردند. (تنها معاصر بودن با تولید سرمایه‌داری نیست که می‌تواند به کمونهای روسی، عوامل رشد و توسعه را ارزانی دارد)، بلکه عامل مهم عبارت از اینست که کمونها دوره شکفتگی و جوانی نظام سرمایه‌داری را در پشت سر گذارده‌اند و به عصری رسیده‌اند که در آن، نظام مذکور در غرب به انحطاط و اضمحلال گرائیده است.]

یکی دیگر از شرایط مساعد برای تأمین بقای کمون روسی از طریق رشد و توسعه، این است که کمون مذکور نه تنها با تولید سرمایه‌داری (در کشورهای غربی) همعصر است، بلکه توانسته است با ادامه حیات، دوره‌ای را که نظام اجتماعی مذکور سالم و بی‌عیب می‌نمود، از سر بگذراند و به عصری وارد شود که تولید سرمایه‌داری در اروپای غربی و نیز در ایالات متحده آمریکا، هم با دانش و هم با توده‌های مردم و هم - حتی - با نیروهای مولدی که خود خالق آنها بوده، در حال نبرد به سر می‌برد. (در یک جمله بگوئیم: دوره‌ای که نظام اجتماعی [سرمایه‌داری] عرصه تناقضات و فاجعه‌های ادواری گردیده، به نحوی که حتی برای نابیناترین افراد نیز آشکار شده است که یک طریقه تولیدی موقت است و در اثر بازگشت جامعه به (....) محکوم به نابودی است.)

آنها [کمونها] آن را [یعنی سرمایه‌داری غربی را] گرفتار بحرانی می‌بینند که پایان نمی‌پذیرد، مگر با نابودی آن در اثر بازگشت جوامع امروزی به یک طریقه «عتیق» از مالکیت اشتراکی، همانطور که یک مؤلف آمریکائی^۳ می‌گوید - مؤلفی که از هرگونه شائبه تمایلات انقلابی دور است و در تحقیقات خود از حمایت حکومت و اشنینگتن برخوردار می‌باشد: (- طرح عالی)، «طریقه نوین» یعنی طریقه‌ای که جامعه امروزی به سوی آن رهسپار است، «یک تجدید حیات» بوسیله یک نوع عالیتر از یک نمونه اجتماعی عتیق خواهد بود.

پس در این صورت، باید اقل این تحولات و تبدلات را بشناسیم. مادر این باره هیچ نمی‌دانیم. تاریخ انحطاط جماعات اولیه باید همچنان موضوع استکشاف باشد. (خطا خواهد بود اگر همه آنها را در یک ردیف قرار دهیم. در بنیانهای تاریخی نیز مانند بنیانهای معرفت‌الارضی و طبقات آن، یک ردیف از نمونه‌ها و [قشرهای] نخستین و دومین و سومین و غیره وجود دارد.) تا امروز فقط طرح اولیه مختصری فراهم آمده است، ولی در هر حال اکتشاف در این قلمرو تا آن حد پیش رفته است که بتوان تأکید کرد که: ۱- نیروی حیاتی جماعات ابتدائی به نحو غیرقابل قیاس از نیروی حیاتی جوامع یهودی و یونانی و رومی و غیره و به طریق اولی از جوامع سرمایه‌داری امروزی - بیشتر بوده است. ۲- اسباب انحطاط آنها از عوامل اقتصادی ناشی بوده است، عواملی که آنها را در طریق توسعه، از فراتر رفتن از حد معینی باز می‌داشته است، عواملی که ناشی از محیط‌های تاریخی بوده، محیط‌هایی که بین آنها و محیط تاریخی کمون امروزی روسیه، مطلقاً شباهتی وجود ندارد. (برخی از مؤلفان بورژوازی - بالاخص از تیره انگلیسی - از قبیل سرهنری ماین [Sir Henry Maine]، در درجه اول هدفشان نشان دادن برتری اجتماع و طریقه سرمایه‌داری و مدح و ثنای آنست. افرادی که شیفته این نظامند و عاجز از درک (....).)

مطالعه کتابهای مربوط به تاریخ جماعات ابتدائی که بوسیله بورژواها نوشته شده، باید با احتیاط فراوان توأم باشد. آنها (از هیچ چیز) حتی از جعل رویگردان نیستند. فی‌المثل «سرهنری ماین» که در جریان انهدام سریع

چنین تحولی را از نظر تئوری متکر شوند، باید از آنها پرسید که آیا روسیه مجبور بوده است به مانند غرب یک دوره طولانی تکامل صنعت ماشینی را بگذرانند، تا بر ماشین، کشتی بخار، راه آهن و غیره دست یابد؟ و نیز باید از آنها سؤال شود چه کرده اند برای آنکه تمام دستگاه مبادلات (بانکها، شرکت‌های سهامی و غیره) را که ایجاد آنها (در جاهای دیگر) برای غرب قرن‌ها به طول انجامیده است، در یک چشم به هم زدن به کشور خود وارد نمایند؟

«کمون کشاورزی» در روسیه واجد خصوصیتی است که سبب ضعف آن می‌گردد و از جمیع جهات مضر است، و آن انزوای کمون است. یعنی فقدان رابطه بین زندگی یک کمون با زندگی کمونهای دیگر. این [حالت] «جهان کوچک منزوی» که [البته] در همه جا به صورت خصوصیت ذاتی این نوع کمون دیده نمی‌شود ولی در هر جا وجود داشته باشد، سبب می‌شود که بر فراز کمونها، یک استبداد کم‌و‌بیش متمرکز به وجود آید. فدراسیون جمهوریهای روسهای شمالی نشان می‌دهد که این انزوا - که به نظر می‌آید در بدو امر بوسیله بهینه وسیع سرزمین تحمیل شده است - عمدتاً در اثر مقدرات سیاسی که روسیه بعد از حمله مغولان به آن گرفتار آمد، استحکام یافته است. امروز، این امر مانعی است که قلع آن بسیار آسان است. صرفاً کافی است که مجمعی از دهقانان که توسط خود کمونها انتخاب شده باشند و به صورت یک مرکز اقتصادی و اداری در خدمت منافع آنها قرار داشته باشد، جانشین مؤسسه دولتی «ولوست» [Volost] گردد.

از نظرگاه تاریخی، یکی از شرایط بسیار مساعد برای حفظ «کمون کشاورزی» از طریق رشد و توسعه آتی، این است که کمون مذکور نه تنها معاصر با تولید سرمایه‌داری غربی است به گونه‌ای که می‌تواند از تمام ثمرات آن برخوردار شود بدون آنکه در قید رقابت شیوه‌های کار آن قرار گیرد، بلکه توانسته است دوره‌ای را در پشت سر بگذارد که در آن کاپیتالیسم هنوز سالم و بی‌عیب می‌نمود، تا آنجا که امروزه در اروپای غربی و نیز در ایالات متحده آمریکا، آنرا هم با توده‌های زحمتکش و هم با علم و دانش و هم - حتی - با قوای مولدی که خود ایجادشان می‌کند، در حال نبرد و کشمکش می‌بیند - خلاصه آنکه سرمایه‌داری غرب را گرفتار بحرانی می‌بیند که [تنها] با زوال آن در اثر بازگشت جوامع امروزی به یک شکل عالیتر از یک نمونه «عتیق» مالکیت و تولید جمعی پایان خواهد پذیرفت.

پس این نتیجه حاصل است که رشد کمون باید به تدریج انجام گیرد و گام نخستین عبارت خواهد بود از قرار دادن آن در شرایط عادی با حفظ مبانی فعلی آن.

(و موقع تاریخی «کمون روستائی» روسیه بی‌نظیر است. در اروپا تنها این کمون توانسته است به حیات خود ادامه دهد؛ آنهم نه به صورت بازمانده‌ای پراکنده همچون مینیاتورهائی نادر و عجیب از نمونه عتیق آن - به شکلی که تا اندکی پیشتر در غرب هنوز دیده می‌شد - بلکه به کیفیتی که در حیات توده مردم واجد موقعی تقریباً مسلط و متفوق است و در سراسر یک امپراتوری وسیع گسترده شده است. اگر کمون روسی [از یکسوا] با مالکیت اشتراکی زمین، پایه (طبیعی) تملک اشتراکی را واجد است، [از سوی دیگر] محیط تاریخی آن - همعصر بودنش با تولید سرمایه‌داری - تمام شرایط مادی لازم را برای کار جمعی در یک مقیاس وسیع، به صورت حاضر و آماده در اختیارش قرار می‌دهد. بنابراین توانائی آنرا دارد که تمام مکتسبات مثبتی را که بوسیله طریقه سرمایه‌داری فراهم گردیده اخذ نماید، بدون آنکه در تنگنای آن گرفتار آید. کمون می‌تواند به کمک ماشین آلات، به تدریج زراعت وسیع را - که شکل طبیعی اراضی روسیه ایجاب آنرا می‌نماید - جانشین کشاورزی جزء-جزء و متفرق سازد. و بنابراین می‌تواند به صورت مبدأ مستقیم و نقطه عزیمت یک طریقه اقتصادی درآید که جوامع امروزی به سوی آن رهسپارند. کمون می‌تواند به حالی دیگر بگردد بدون آنکه کار را از خودکشی آغاز کند. بلکه برعکس، لازم است که از قراردادن آن دادر وضع عادی، کار آغاز شود) ولی تنها اجتناب از دوگانگی در درون کمون کشاورزی مطرح نیست - دوگانگی‌ای که می‌تواند از آن

به آسانی می‌توان دریافت که دوگانگی ذاتی «کمون کشاورزی» می‌تواند آنرا از یک زندگی سرشار از نیرو برخوردار سازد، زیرا از یک طرف مالکیت جمعی و تمام روابط اجتماعی ناشی از آن، پایه کمون را استحکام می‌بخشد، درحالی که [از سوی دیگر] خانه شخصی، کشت و زرع قطعات مجزای زمین و تملک خصوصی محصولات، رشد فردیت را، که با شرایط جماعات ابتدائی ناسازگار بود، امکان‌پذیر می‌گرداند. ولی این نیز روشن است که همین دوگانگی می‌تواند در طول زمان به صورت عامل تجزیه و تلاشی آن درآید. صرفنظر از تمام تأثیرات محیط‌های نامساعد، صرفاً تجمع تدریجی ثروتهای منقول که با افزایش ثروت به صورت مواشی آغاز می‌شود (و حتی با قبول ثروت به صورت سرف)، و نقش بیش از پیش قاطعی که عنصر منقول در کشاورزی دارد و انبوهی از سایر شرایط که با تجمع ثروت ملازم است - ولی طرح آنها موجب اطاله کلام خواهد بود - همچون عامل نابود کننده مساوات اقتصادی و اجتماعی تأثیر خواهند کرد و در درون خود کمون، یک برخورد منافع پدید خواهند آورد که بدو سبب تبدیل اراضی قابل کشت به ملک خصوصی می‌گردد و [سرانجام منجر به تملک خصوصی جنگلها، مراتع، اراضی موات و غیره می‌شود که] اندکی پیشتر به صورت ضمانت کمونی ملک خصوصی درآمده‌اند.^{۱۲} به این علت است که «کمون کشاورزی»، در همه جا، بعنوان جدیدترین نمونه از بنیان عتیق جوامع، نمودار می‌گردد و در تحول تاریخی اروپای غربی - قدیم و جدید - دوره کمون کشاورزی، همچون عصر تبدیل مالکیت اشتراکی به مالکیت فردی، عصر تبدیل بنیان نخستین به بنیان ثانوی، جلوه‌گر می‌شود. ولی آیا این بدان معنی است که در جمیع شرایط (و در تمام محیطهای تاریخی)، کمون کشاورزی در طریق تحول، باید همین مسیر را بپیماید؟ مطلقاً چنین نیست. شکل بنیادی کمون امکان می‌دهد که از حالتی دوگانه زیر، یکی صورت واقع به خود بگیرد: یا عنصر مالکیت خصوصی - که کمون آنرا در بردارد - بر عنصر اشتراکی غالب خواهد آمد، یا آنکه عنصر اخیر بر عنصر مالکیت خصوصی غلبه خواهد کرد. و این کاملاً به محیط تاریخی که کمون در آن قرار گرفته بستگی دارد. از پیش، هر دو راه حل مذکور، امکان ظهور دارند، ولی برای آنکه این یک تحقق یابد یا آن یک، مسلماً محیط‌های تاریخی کاملاً متفاوتی لازم است.

۳- (اکنون به مسئله «کمون کشاورزی» در روسیه می‌رسیم. من فعلاً تمام فلاکتهائی که سرتاپایش را فرا گرفته، کنار می‌گذارم و فقط استعداد رشد و توسعه آتی را، که هم شکل اشتراکی کمون و هم محیط تاریخی، امکان آنرا می‌دهد، مورد توجه قرار می‌دهم).

روسیه تنها کشور اروپائی است که در آن «کمون کشاورزی» در بهینه قلمرو ملی به حیات خود ادامه داده است. این کشور به مانند هند شرقی طعمه یک فاتح خارجی نیست و مزوی و برکنار از دنیای امروز نیز به سر نمی‌برد. از یکطرف مالکیت اشتراکی زمین به آن کشور اجازه می‌دهد که مستقیماً و به تدریج، فلاحت جزء و جزء و انفرادی را به کشاورزی جمعی تبدیل نماید، (درعین حال که همعصر بودنش با تولید سرمایه‌داری در غرب، که با آن دارای روابط مادی و فرهنگی است....) و این نحوه فلاحت [کشاورزی اشتراکی] در بین دهقانان روسی، در مرغزارهای اشتراکی از پیش معمول بوده و هست. شکل طبیعی زمین، کشاورزی ماشینی را در یک مقیاس وسیع ایجاب می‌نماید. خوگرفتگی دهقان با قرارداد آرتل،^{۱۳} انتقال از کار جزء-جزء را به کار تعاونی بر او آسان می‌گرداند و بالاخره جامعه روسی که مدتهای مدید به خرج دهقانان زندگی را گذرانده، مکلف است مساعده لازم برای چنین انتقالی را در اختیارش قرار دهد (مسلماً باید کار را از قرار دادن کمون به حالت عادی و برپایه کنونی‌اش آغاز کرد، زیرا دهقان در همه جا با تغییرات ناگهانی مخالف است). از سوی دیگر همعصر بودن با تولید (سرمایه‌داری) غربی که بر بازار جهان مستولی است، به روسیه اجازه می‌دهد که جمیع مکتسبات مثبت را که بوسیله طریقه سرمایه‌داری به تدریج فراهم آمده، در کمون وارد سازد، بدون آنکه در تنگنای آن [طریقه تولید سرمایه‌داری] گرفتار آید.

اگر مبلغین «ارکان جدید اجتماعی» برای کمون روستائی جدید امکان

مقیاس قلمروی وسیع سازمان یافته باشد، ایجاد می کند. و اما راجع به هزینه های اولیه استقرار - مخارج مادی و معنوی - اجتماع روسیه که مدتی چنین مدید به خرج کمون زندگی را گذرانده و «عامل تجدید حیات» خود را باید در آن بجوید، مکلف به تامین آن برای «کمون کشاورزی» می باشد. بهترین دلیل بر اینکه توسعه «کمون روستائی» با مقتضیات تاریخی عصر ما منطبق می باشد، [همین] بحران شومی است که دامنگیر تولید سرمایه داری در کشورهای اروپائی و آمریکائی گردیده، یعنی در آنجا که تولید مذکور به بزرگترین پیشرفتهای نایل آمده است. بحرانی که با زوال تولید سرمایه داری، در اثر بازگشت جامعه امروزی به یک شکل عالی تر از عتیق ترین طریقه ها، یعنی تولید و تملک اشتراکی، پایان خواهد پذیرفت.

۴- (با گذشتن از تئوری و رجوع به واقعیت، هیچکس نمی تواند کتمان کند که امروزه کمون روسی در معرض توطئه ای از جانب مقامات و منافع بسیار نیرومند قرار گرفته است. افزون بر استثمار مداوم کمون بوسیله دولت، این مقام - به هزینه دهقانان - استقرار اجزائی از طریقه کاپیتالیستی - بورس، بانک، راه آهن، سوداگری... - را تسهیل نموده است.)

برای آنکه رشد و توسعه ممکن گردد، نخست باید زندگی ادامه داشته باشد و هیچکس نمی تواند این حقیقت را کتمان کند که زندگی «کمون کشاورزی» در حال حاضر در معرض نابودی است؛ کمون کشاورزی که با مطالبات مالیاتی مستقیم دولت در هم شکسته شده و به گونه ای تقلب آمیز از جانب عناصر سرمایه دار و سوداگر که نابکارانه خود را به میان انداخته اند و همچنین از طرف مالکان مورد استثمار قرار دارد. بعلاوه، بوسیله رباخواران روستاها و در اثر تعارض منافع که در درون خود کمون به وجود آمده و ناشی از وضعی است که به آن دچارش کرده اند، نیز تاب و توانش گرفته شده است.

برای سلب مالکیت از کشاورزان، لازم نیست به صورتی که در انگلستان و جاهای دیگر دیده شده، زارعان از زمینهایشان رانده شوند و نیز لازم نیست که مالکیت اشتراکی را با صدور یک فرمان ملغی سازند. بروید محصول کار فلاحی دهقانان را بدون رعایت یک حد و اندازه معین، از چنگشان درآورید. در آن صورت شما با [تمام] قشون و امنیه خودتان موفق نخواهید شد زارعان را به مزارعشان زنجیر کنید. در ایام متأخر از دوران امپراتوری رُم، صاحب منصبان ولایتی - نه دهقانان بلکه مالکان زمین - از خانه های خویش می گریختند، زمینهای خود را ترک می گفتند و خود را به بردگی می فروختند و این همه به خاطر آن بود که خویششان را از شر مالکیتی برهاندند که چیز دیگری نبود جز یک بهانه رسمی برای فشار بیرحمانه و بی امان.

از زمان باصطلاح آزادی دهقانان، کمون روسی بوسیله دولت در شرایط اقتصادی غیر عادی قرار داده شد و از آن ایام تاکنون، توسط قوای اجتماعی که در دست خویش متمرکز ساخته، فشار طاقت فرسای خود را بر آن همچنان ادامه می دهد. کمون که در اثر مطالبات مالیاتی دولت درمانده و بی توان شده، به صورت ماده بی حرکتی درآمد که استثمارش بوسیله سوداگران و مالکان زمین و رباخواران به سهولت انجام پذیر است. این فشار که از خارج وارد آمده، در درون خود کمون به تعارض منافع - که از پیش موجود بوده است - دامن زده و به سرعت ریشه های نابود کننده آنرا رشد داده است. ولی تازه این تمام مطلب نیست. (دولت به هزینه دهقانان - چونان که در گلخانه ای گرم - به رویاندن غده ای از طریقه کاپیتالیستی که بومی کردن آنها آسان تر است [مانند] بورس، سفته بازی، بانکها، شرکتهای سهامی، راه آهن پرداخته و آنها را رشد داده است. دولت زیانهای گردانندگان آنها را جبران می کند و سودهایشان را از پیش می پردازد و غیره و غیره). دولت به خرج دهقانان که در گلخانه ای گرم - شاخه هائی از طریقه سرمایه داری غربی را رویانده است که - بدون آنکه عوامل افزایش تولید فلاحی را ذره ای توسعه دهند - برای تسهیل و تسریع در سرقت حاصل کار کشاورزی به دست واسطه های غیر مؤلّد - مساعدتر هستند. به این ترتیب، دولت تشریک مساعی نموده است در تروتمند ساختن یک حشره کاپیتالیستی جدید که به میکیدن خون «کمون روستائی» مشغول است - کمونی که تا این حد

اجتناب نماید از طریق....)

ولی در برابر کمون، مالکیت ارضی قدرافراشته است، مالکیتی که بدون در نظر گرفتن خالصه های دولتی، تقریباً نیمی از اراضی و بهترین قسمت آنها را شامل است. [درست] از این لحاظ است که حفظ «کمون روستائی» از طریق رشد آتی آن، با جنبش عمومی جامعه روس یکی و همسان می گردد؛ جامعه ای که تجدید حیاتش به این قیمت امکان پذیر است. حتی تنها از نظر گاه اقتصادی، روسیه می تواند با رشد و توسعه کمون روستائی خویش، از (؟) کشاورزی خود خلاصی یابد.

(بنابراین، انزوای «کمون روستائی» یعنی فقدان ارتباط بین زندگی یک کمون با زندگی کمونهای دیگر، و در یک کلمه بگوئیم وجودش به صورت «جهانی کوچک دورافتاده» که راه (هر نوع) پیشرفت تاریخی را بر آن سد کرده، تنها در جریان یک قیام عمومی می تواند در هم شکسته شود.)

(بنابراین از نظر گاه تئوری، «کمون روستائی» روسی می تواند اراضی خود را حفظ کند و با تقویت شالوده خود - یعنی مالکیت جمعی زمین - و با حذف عنصر مالکیت خصوصی - که آنرا نیز در بردارد - قادر است به صورت مبدأ مستقیم و نقطه عزیمت طریقه ای از اقتصاد درآید که جامعه امروزی به سوی آن می گراید. کمون کشاورزی روسی می تواند ثمراتی را که تولید سرمایه داری برای جامعه بشری به بار آورده است، به چنگ بیاورد، بدون آنکه از مرحله نظام سرمایه داری عبور کند؛ نظامی که در زندگی جامعه - منحصر از نظر طول مدتی که ممکن است دوام بیاورد - چیزی به حساب نمی آید. ولی باید از تئوری صرف، به واقعیت جامعه روسی روی بیاوریم.)

در مورد «کمون روستائی» روسیه، با قطع نظر از تمام فلاکت هائی که در حال حاضر سرتاپای آنرا فرا گرفته و تنها با توجه به شکل بنیادی و محیط تاریخی آن، در درجه اول این نکته مسلم است که یکی از خصوصیات اساسی اش - مالکیت اشتراکی زمین - پایه طبیعی تولید و تملک جمعی را تشکیل می دهد. بعلاوه، خوگرگفتگی دهقان روسی با قرارداد «ارتل»، انتقال از کار پراکنده به کار جمعی را بر او آسان می گرداند؛ کاری که از پیش نیز در مرغزارهای اشتراکی و در اراضی خشک شده باتلاقی و سایر مؤسسات مربوط به منافع عمومی، تا حدودی متداول بوده و هست. ولی برای اینکه در قلمرو فلاحی به معنی اخص، کار جمعی بتواند جانشین کار پراکنده - شکل تملک فردی - گردد، دو چیز لازم است: احتیاج اقتصادی به چنین تغییری و شرایط مادی برای اجرای آن.

در خصوص نیاز اقتصادی، این احتیاج برای «کمون روستائی» به محض آنکه در شرایط عادی قرار گیرد، محسوس خواهد شد؛ یعنی به مجرد آنکه بارهائی که بر پشتش سنگینی می کند برداشته شود و زمین زراعتی آن به وسعتی عادی برسد. دیگران زمان که کشاورزی روسیه فقط به زمین احتیاج داشت، سپری شده است؛ زمانی که دهقان روسی در کار جزء جزء خود فقط به ابزار هائی کم و بیش ابتدائی (و حاصلخیزی زمین) مجهز بود.... هر چه فشار بر دهقان، زمین او را بیشتر ضایع و عقیم می گرداند، آن زمانه نیز با سرعت بیشتری دور می گردد. امروزه دهقان روسی نیاز به کار تعاونی دارد، کاری که در مقیاس قلمروی وسیع سازمان یافته باشد. بعلاوه، دهقانی که وسایل لازم برای کشت و زرع سه دسیاتین^{۱۵} زمین را فاقد است، آیا با زمینی معادل ده برابر آن در وضع مساعدتری خواهد بود؟

ولی ادوات کشاورزی، انواع کودها و روشهای علمی فلاحی و غیره... مجموع وسایل ضروری برای کار جمعی، را از کجا باید به دست آورد؟ امتیاز بزرگ «کمون روستائی» روسیه بر کمونهای عتیق از نوع خودش در همین جاست. در اروپا، تنها این کمون، در یک قلمرو وسیع ملی به حیات خود ادامه داده است. بدین سان در محیط تاریخی خاصی قرار گرفته است که در آن، همعصری با تولید سرمایه داری، جمیع شرایط لازم برای کار جمعی را در اختیارش قرار می دهد. کمون روسی توانائی آنرا دارد که تمام مکتسبات مثبتی را که بوسیله طریقه سرمایه داری فراهم آمده، اخذ نماید بدون آنکه در تنگنای آن گرفتار آید. شکل طبیعی اراضی روسیه، بهره برداری از طریق کشاورزی مکانیزه را که تحت اداره کار جمعی و در

کم خون شده است.

... خلاصه آنکه دولت کمک کرده است به توسعه پیش رس وسایل فنی و اقتصادی که برای تسهیل استثمار دهقانان یعنی بزرگترین نیروی مولد در روسیه و برای ثروتمند ساختن «ارکان جدید اجتماعی» مساعدتر هستند. (همکاری بین این نفوذهای متخاصم را - که استثمار دهقانان، بزرگترین نیروی تولیدی روسیه را تسهیل و تسریع می نمایند - با همان نگاه اول می توان دریافت.)

(با همان نگاه اول می توان دریافت که همکاری این نفوذهای متخاصم، اگر با مقاومت شدید مواجه نگردد، طبعاً و ناگزیر منجر به نابودی کمون خواهد شد.)

این همکاری بین نفوذهای مخرب، اگر با يك عكس العمل شدید درهم شکسته نشود، قاعدتاً می باید به نابودی کمون کشاورزی منجر گردد. ولی جای این سوال است که: چرا تمام این منافع (من صنایع بزرگ تحت قیمومت دولت را نیز در همین سلك قرار می دهیم) سود خود را در وضع فعلی کمون تشخیص داده اند؛ چرا برای کشتن مرغی که تخم طلا می کند، دانسته همدست شده اند؛ بدون شك زیرا آنها حس می کنند «این وضع فعلی» دیگر قابل حفظ نیست و نتیجتاً آنکه طریقه کنونی استثمار آن نیز دیگر یاب روز نیست. دیری است که فلاکت دهقانان، به زمین - که در شرف عقیم شدن است - صدمه زده است. محصول فراوان (که فصول خوب در بعضی سنوات از زمین به زور می ستاند) در اثر خشکسالیها خنثی می گردد. روسیه به جای صدور غلات باید به وارد کردن آن بپردازد. متوسط ده سال اخیر نه تنها رکود تولید کشاورزی بلکه سیر قهقرانی آنرا عیان ساخت. سرانجام، روسیه برای اولین بار به جای صادر کردن غلات باید آنرا وارد کند. بنابراین نباید وقت را تلف نمود، باید کار را یکسره کرد. باید اقلیت کم و بیش مرفه دهقانان را به صورت يك طبقه متوسط روستائی درآورد و اکثریت آنها را به پرولتر ساده مبدل ساخت. برای این منظور، میلیتین «ارکان جدید اجتماعی»، همان زخمهائی را که بر کمون وارد آمده، علائم طبیعی فرتوت شدنش جلوه می دهند.

ولی، درحالی که این همه منافع مختلف و بخصوص منافع «ارکان جدید اجتماعی» که در دوران مساعد امپراتوری الکساندر دوم، سربرآورده اند، [همگی] سود خود را در «وضع کنونی» کمون روستائی می بینند، چرا دانسته برای نابود ساختن همکاری می نمایند؟ چرا سخنگویان آنها، همان جراحاتی را که بر پیکر کمون وارد آمده، به مثابه دلایل غیر قابل رد براندراس طبیعی آن جلوه می دهند؟ صرفاً برای آنکه واقعیتهای اقتصادی - که تحلیل آنها موجب اطاله کلام است - این راز را آشکار ساخته است که وضع فعلی کمون دیگر قابل دوام نیست و تنها به ضرورت امر، طریقه فعلی استثمار توده های مردم دیگر باب روز نخواهد بود. بنابراین چیز نوی لازم است و «نو» که ماهرانه به صورتهای بس گوناگونش درمی آورند، همواره به يك امر بازمی گردد و آن عبارت است از ملغی نمودن مالکیت اشتراکی، امکان دادن به اقلیت کم و بیش مرفه دهقانان تا به صورت يك طبقه متوسط روستائی درآید و تبدیل نمودن اکثریت بزرگ آنان به پرولتر ساده.

(نمی توان کنمان کرد که): از یکطرف «کمون روستائی» تقریباً تا آخرین حد تضعیف شده است و از طرف دیگر يك توطئه نیرومند در کمین است تا سرانجام تیر خلاص را به او بزند. برای نجات کمون روسی يك انقلاب روسی لازم است. بعلاوه، کسانی که قوای سیاسی و اجتماعی را در قبضه اختیار دارند، تمام کوشش خود را به کار می برند تا توده ها را برای چنین فاجعه ای آماده گردانند. در همان حال که خون کمون را می ریزند و شکنجه اش می کنند و زمینهایش را سترون می سازند، نوکران قلمزن که در خدمت «ارکان جدید اجتماعی» قرار دارند، از روی تمسخر، جراحاتی را که بر پیکر کمون وارد آورده اند، علائم فرسودگی طبیعی و قطعی آن معرفی می نمایند و اعلام می دارند که کمون به مرگی طبیعی در شرف مردن است و کاری است صواب اگر دوره نزعش را کوتاه تر گردانند. اینجا دیگر موضوع عبارت از مسئله ای که باید حل شود نیست، بلکه دشمنی است که باید منکوب گردد. پس، دیگر يك مسئله نظری در میان نیست: (این

مسئله ای است که باید حل شود، این صرفاً خصمی است که باید منکوب شود.) برای نجات کمون روسی يك انقلاب روسی لازم است. بعلاوه، حکومت روسیه و «ارکان جدید اجتماع»، تمام سعی خود را مبدول می دارند تا توده ها را برای چنین فاجعه ای آماده سازند. اگر انقلاب به موقع وقوع یابد، اگر انقلاب برای تأمین پیشرفت آزاد کمون روستائی، تمام قوایش را متمرکز سازد، (اگر بخش بیدار دل جامعه روسی) (اگر روشن ضمیران روسی تمام نیروهای پرشور کشور را فراگرد هم آورند) کمون به زودی همچون عامل حیات بخش جامعه روس رشد و توسعه خواهد یافت و مایه برتری آن بر کشورهای که در قید رقیبت نظام سرمایه داری هستند خواهد شد.^{۱۶}

□ یادداشتها و مأخذ:

1. Ibidem. p.p. 402-403.

۲. بانو «ورا - زاسوللیچ» (Vera Zassoulitch) انقلابی معروف روس (متولد در ۱۸۵۱ و متوفی در ۱۹۱۹). در اوایل جوانی به جنبش «ناردنیکها» ملحق شد و تحت تاثیر افکار آنها دست به فعالیتها و اعمالی زد، از آن جمله در ۱۸۷۸ به جان رئیس شهربانی پتروگراد سوء قصد نمود، ولی در اثر فشار افکار عمومی در محاکم دادگستری تبرئه شد. وی بعد از این حادثه به سویس آمد و در ژنو اقامت گزید. زاسوللیچ پس از بریدن از ناردنیکها، به نهضت سوسیالیست دموکراسی روسیه پیوست و با کمک عده ای از مارکسیستها، جمعیت «آزادی کار» را تأسیس نمود. مشارالیه با مارکس مکاتبه و با فریدریش انگلس مصاحبت داشته است و برخی از آثار مارکس را، نخستین بار به زبان روسی ترجمه کرده است. گروه زاسوللیچ، در بین الملل اول کارگران، کارل مارکس را به سمت نماینده خود تعیین نمود. هنگامی که لنین در ۱۹۰۰ مجله «ایسکرا» را تأسیس کرد، مشارالیه را به عضویت هیأت تحریریه درآورد و وی چند سالی در این سمت با لنین، پلخانف، مارتوف، تروتسکی و... از نزدیک همکاری داشت، ولی پس از چندی بین او و لنین اختلاف نظر بروز کرد و سرانجام زاسوللیچ در ۱۹۰۳ به جناح منشویکها ملحق گردید و دو سال پس از وقوع انقلاب اکتبر، هنگامی که زمام امور روسیه در دست لنین و تروتسکی بود در شصت و هشت سالگی درگذشت.

3. Marx - Engels Archiv, I. Band, Frankfurt a. M.: 1926.

4. Karl Marx: Pre - Capitalist Economic Formations: Lawrence and Wisbart, London 1964. p.p. 142- 145.

5. Karl Marx: Oeuvres: Economie II, Edition établie par M. Rubel. Bib. de la Pléiade, Paris 1968, p.p. 1556-1573.

6. Oeuvres complete de F. Engels: L' Origine de la famille,... etc. Ed. Sociales. Paris 1966, p.p. 292- 297.

7. «L'homme et la société», No. 5 (Juillet - Août - Septembre 1967).

8. Karl Marx: Oeuvres. Economie II. Bib. de la Pleiade. Paris 1968, p.p 1556-1557.

۹. منظور، اصلاحات ارضی است که بموجب فرمان امپراتور الکساندر دوم در ۱۸۶۱ صورت گرفت. با آنکه اصلاحات مذکور، راه را برای تبدیل نظام «نیمه آسیائی» روسیه به نظام سرمایه داری هموار ساخت، مارکس - به دلایلی که قسمتی از آن را در همین مسوده می بینیم - عمیقاً با آن مخالف بود و اصلاحات الکساندر را اقدامی ارتجاعی می شمرد. (م.خ.)

۱۰. عنوانی است که طرفداران اصلاحات سال ۱۸۶۱ به کمونهای روستائی پس از درگونی آنها داده بودند. (م.خ.)

۱۱. منظور، «مورگان» و اثر معروف او «جامعه باستانی» است:

Morgan: Ancient Society, London, 1877

(زیرنوشته از مجله «انسان و اجتماع».)

۱۲. در صفحه ۱۲ متن [دست نوشته] همین مفهوم با عباراتی تقریباً مشابه ولی به صورتی بسیار آشفته تکرار شده است.

۱۳. آرتل (Artel) مؤسسات روسی از نوع شرکتهای تعاونی است که از قدیم در آن کشور در رشته های مختلف معمول بوده است. اعضای آرتل را «آرتلچیک» (Artelstchik) می نامیدند.

۱۴. این کلمه در متن دست نوشته مارکس ناخواناست. شاید واژه (cul - de - sac) [بن بست] درست باشد. در مسوده سوم این نام، در همین موضع کلمه (impasse) [بن بست] دیده می شود. (زیرنوشته از مجله «انسان و اجتماع».)

۱۵. «دسیاتینا» (déciatina) مقیاس سطح در روسیه قدیم معادل ۱۰۹ هکتار. (م.خ.)

16. Lettre de Marx à Vera Zassoulitch: «L' Homme et la Société» No. 5 (Juillet - Août - Septembre 1967, p.p. 166-173.

دادند و اما چرا شوروی نتوانست برپا بماند؟ اول آنکه عدم اتکاء به نیروی ایمان الهی و قدرت لایزال خداوندی که خود سبب حل بسیاری از معضلات و مشکلات عاطفی و روانی هر ملتی است و این نظر نقطه مقابلی است با انقلاب اسلامی ما که متکی به حمایت و هدایت الهی است.

دوم آنکه انقلاب شوروی نیز بوسیله جنگ‌های تحمیلی تحت فشار و تضعیف قرار گرفت. نمونه آنکه از سمت کشور خود ما نیز دو افسر فرمانده انگلیسی بنامهای مالسون و دنستروپل از دو طرف دریای خزر وارد خاک شوروی شدند و ضمن جنگ‌هاییکه براه انداختند به تحریک و حمایت روسهای سفید پرداختند و در منطقه آسیائی نیز یاغیانی را تقویت و تحریک کردند. جنگ‌های داخلی در شوروی حدود دوازده سال طول کشید پس از خاتمه آنها از اواخر دهه چهل دوباره آلمانیها برای جنگ دوم جهانی زمینه‌سازی کردند. نمونه آنکه شوروی خطوط تولید تراکتور خود را به تولید تانک که در رشد تولید ملی اثر مثبتی نداشت تبدیل کرد که اینگونه تغییرات، تغییرات منفی است. در جنگ دوم جهانی بیشترین تلفات و خسارات ناشی از جنگ‌های طول تاریخ بشر به شوروی وارد شد. پس از جنگ نیز تبلیغات آمریکا به قصد برتری جهانی با ایجاد ترس از شوروی سبب بوجود آمدن جنگ سرد شد.

از آن پس بود که مسابقه تسلیحاتی شروع شد و آمریکا به سرمداری کشورهای غربی با ایجاد پیمان‌های نظامی به محاصره اقتصادی سیاسی شوروی پرداختند و شوروی هم با تکنولوژی موشکی سعی در شکستن این محاصره داشت.

مسابقه تسلیحاتی بار سنگینی شد بر دوش ملل شوروی و آمریکا که در شوروی بازدارنده باسازای سریع و رفاه ملت شد و چون آمریکا به چپاول ملل دیگر از جمله کشورهای نفت‌خیز برخاست فروپاشی آن به تعویق افتاده در حالیکه هم اکنون آمریکا مقروض‌ترین کشور جهان است. باید توجه داشت که شوروی از ضعف‌های دیگر نیز برخوردار بود برای نمونه به بهانه ستنرالیزم به دموکراتیزم کم بها داد و زمینه رهبری فردی را برخلاف ادعائی رهبری جمعی فراهم کرد.

در مورد تولید کالاهای مصرفی و رفاه‌ساز توجهی نکرد.

همچنین ضعف سیستم تبلیغاتی در داخل و خارج شوروی که شیوه‌ای کسل کننده داشت در حالیکه آمریکا با شیوه‌های جذاب و فریبنده تبلیغاتی که یک نمونه آن هزار ساعت کار هفتگی رادیو اروپا بود که تحت نظر سازمان جاسوسی سیا از آمریکا اداره میشد و در هر زمان به چندین زبان ملل اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی برنامه‌های تبلیغاتی پخش میکرد.

گواه رهبری فردی و تکیه بر ستنرالیزم تشکیلاتی، دوران استالین و تقریباً عملکرد همه رهبران شوروی بوده است رهبری بیرو مرگ بیابی برژنف و گرچنگو آندروپوف را بر آن داشت تا بفکر رهبری جوان بیفتد با زمینه‌سازی برای تحمیل رهبری جوان گورباچف را به شوروی تحمیل کرد. نامبرده با اقداماتی دیگرگونه تحت نامهای پروستریکا و گلاست‌نوست در اثر اغوا و اغفال از سوی غرب بویژه آمریکا عامل از هم پاچیدگی شوروی شد.

پس از فروپاشی شوروی آمریکا یک‌یکه تاز صحنه قلدری جهانی شد و بیش از پیش به تشنج آفرینی پرداخت و تحت عنوان نظم نوین جهانی در اکناف عالم از جمله خلیج فارس که هزاران کیلومتر دورتر از خاک آمریکاست برای تحت سلطه نگهداشتن مراکز تولید و تبادل بیش از ۶۰٪ از حوزه‌های نفتی شناخته شده جهان به دخالت مستقیم پرداخته و ضمن هشدار به هم‌پیمانان و شرکاء تجاری خود در پیمان ناتو به چین حتی به ژاپن هم جنگ و دندان نشان داد و هر آن مشغول توطئه‌ای بر علیه انقلاب اسلامی ایران است که این‌ها همه ناشی از خصلت سرمایه‌داری از خدایی خبر آمریکاست.

این از خدایی خبران با شعار کاهش کنترل دولت در امور اقتصادی و سپس بدست گرفتن کنترل اجرایی آمریکا را به برتگاه حرج و مرج و فساد روزافزون نزدیک تر میکنند که آینده و آیندگان گواه آن خواهند بود.

آقای دکتر مهدی پرهام در ادامه مقاله خود زیر عنوان فرعی «بهره‌مندان نامتعهد انقلاب» نوشته بودند: «ای کاش انقلاب از اول با بازار جوش نمیخورد و بر این نظر همچنان باقی هستم بازاری جماعت در مملکت ما با آنچه بورژوازی ملی نام گرفت و بان در بازسازی آلمان اشاره کردیم تفاوت بسیار دارد. این جماعت همیشه بسودهای آنی قانعند و قدرت ریسک ندارند و سرمایه آنها در درازمدت به کار نمی‌افتد اقتصاد امروز ما نشان دهنده اندیشه و حدود

نامه‌های رسیده

پاسخ به یک نوشته

در پاسخ به مقاله آقای دکتر مهدی پرهام: «تورم و مشکل نامتعهدان انقلاب» (شماره ۹۶ - ۹۵ - مرداد و شهریور ۱۳۷۴ - صص ۱۰۸-۱۰۵)، جامعه انجمن‌های اسلامی اصناف و بازار متنی را با عنوان «چرا اهانت به اصناف بازار؟» ارسال کرده‌اند که عیناً درج می‌شود.

در شماره‌های بهم پیوسته ۹۵-۹۶ مرداد و شهریور ۷۴ ماهنامه سیاسی اقتصادی اطلاعات در صفحات ۱۰۵ تا ۱۰۸ مطلبی تحت عنوان «تورم و مشکل نامتعهدان انقلاب» به قلم آقای دکتر مهدی پرهام درج شده بود.

در صفحه دوم بدون شرح عوارض جنگ که اثرات تخریبی آن سبب گسیختگی مناسبات و ابزار تولید میگردد و همچنین عامل به هدر رفتن هرگونه نیروی در محل وقوع خود میباشد. و نیز بدون ذکر آنکه جنگ کلا عملی است غیر مفید و هزینه‌ساز که پس از پایان نیز با تقلیل توان تولید و افزایش تقاضاهای بدون امکان پاسخگونی خود از مجموعه عوامل تشدید تورم است تشریح دقیق تری را می‌طلبد. مقایسه جنگ تحمیلی و بی‌آمدهای آن با نتایج جنگ اول و دوم جهانی که آلمان بطور خودخواسته در آن شرکت کرد قیاس بی‌تناسبی بود.

زیرا آلمانیها در هر دو جنگ پدیده‌ای بودند از درون مجموعه جهان سرمایه‌داری و توسعه طلب که در جریان هجوم دو نیروی همانند، آلمان بعلت بیش زمینه‌های محدود درجهت رشد امپریالیستی نسبت بظرفهای درگیر همه چیز را حول محور شعارهای نژادی و ملی بگردش درآورد و به شکست کشیده شد. در حالیکه انقلاب ما برای آزادی از سلطه بیگانگان مروج فساد و بی‌ایمانی در منطقه‌ای حساس از جهات ژئوپلیتیکی به وقوع پیوسته که سبب نگرانی زورگویان شده به جهت الگو نشدن برای سایر ملل تحت ستم بخصوص ملل همجوار زیر شدیدترین فشارها و توطئه دشمنان قرار گرفته و همچنان قرار خواهد داشت.

خلاصه آنکه جنگ آلمانیها جنگی برتری جویانه بوسیله برگزیدگانی بود که ملت آلمان را اغفال کردند و با شعار پیشرفت و تسکین آلام تاریخی، ملت آلمان را مجذوب نمودند، در صورتی که جنگ ملت ما جنگی ناخواسته و تحمیل شده بمنظور جلوگیری از رشد ملتی انقلابی بوده که با شعارهای استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی حکومتی انقلابی برپا کرده‌اند اما نخستین کشوری که کار را پشتوانه پول رایج خود قرار داد شوروی بود.

آلمانیها هم با پیروی از نظریه مارکس کار را پشتوانه پول ملی خود قرار

موجود در سینه تاریخ این ملت گویای حضور مستمر اصناف و بازار در جنبشهای این ملت شهیدپرور نبوده؟

چرا با کم توجهی مرقوم فرموده اید بازاری پس از انقلاب سیاسی شده؟ چرا به بیراهه رفته اید که گروهی از دوران پیش از انقلاب سعی در ایجاد آن داشته اند؟ در راه تضعیف اصناف و بازار روشنفکران غرب زده و سوپر چپ ها برای فشار روانی بر بازار و بورژوازی ملی و جدائی درصاف نیروهای انقلابی از هیچ اتهام ناروانی روی گردان نبوده و نیستند.

در خاطرات بسیاری از خاطره نویسان مغرض از جمله پارسونز و سولیوان سفیران انگلیس و آمریکا در زمان انقلاب در ایران، با آنکه از اهانت به بازار و بازاری خودداری نشده است حضور و تلاش بازار را در پیروزی انقلاب و پیروی از امام امت ندیده نگرفتند. از پیش و بعد از انقلاب هم تظاهرات خصمانه ای متوجه بازار و اصناف بود تا با دامن زدن به عناد اجتماعی نسبت بیکی از صادق ترین نیروهای استوار انقلاب اسلامی، نومییدی ایجاد کنند. هنوز هم بدون در نظر گرفتن شرایط انقلابی گروههایی با هر روشی حتی تحلیل های نادرست به تفرقه در بین نیروهای انقلاب می پردازند. امید است با قیاسهای نابجا اب در آسیاب دشمن ریخته نشود و به اعتبار انقلابی بازار که بفرموده حضرت امام «بازار بازوی ستبر انقلاب است» بیش از این ضربه وارد نشود.

برای تهییج بورژوازی ملی برای انجام خدماتی بیش از پیش نباید بازار انقلابی را مورد حمله های ناحق قرارداد تا وحدت انقلابی سبب رشد و شکوفائی روزافزون انقلاب گردد.

باید توجه داشت بسیاری از عرصه های فعالیت بازار بوسیله سازمانهای شبه دولتی اشغال شده و در حال حاضر حدود ۱۴٪ امور تولیدی در دست بخش خصوصی است و حدود ۸۶٪ از تولید ناخالص در دست مدیران غیر بخش خصوصی است.

چرا به این واقعیت توجه نمیشود که مدیریتهای منتزع درون نگر بدون توجه به اثرات اجتماعی اینگونه تصمیمات مسبب تورم در اینگونه سازمانهای دولتی یا شبه دولتی میباشند.

در نوشته شما حتی اشاره کوچکی به آنها نشده!!

چرا از اقدامات تورم ساز شهرداری که خود به دولتی در کنار دولت تبدیل شده و اقدامات خود را با مشاوره مشاوران عیدیه حقوقی انجام میدهد که از بیآمدهای قانونی اعمال خود محفوظ باشد اشاره ای نکرده اید؟ چرا در نوشته هایتان به آمار و ارقام بی توجهی میکنید؟

اگر متن و عنوان نوشته شما هماهنگ و واقع بینانه بود می باید روشن میکردید که چه کسانی عوامل واقعی ایجاد مشکل تورم هستند و نامتعهدان انقلاب نیز چه کسانی هستند.

ورود خیل عظیم تصفیه شدگان پس از پیروزی انقلاب که از هر عرصه ای تصفیه و رانده شدند به سهولت به جامعه پس از انقلاب بازار و اصناف پیوستند خود یکی از عوامل برهم خوردن توازن اصناف بوده زیرا در سالهای اولیه انقلاب کنترل و نظم دادن صنوف بعلت شرایط انقلاب و جنگ تحمیلی که از سوی اصناف پادیده اغماض نگریسته شد ممکن نبود چنانکه خیل عظیم بی جوازا که بخش قابل توجهی از آنها پدیده شرایط پس از انقلاب بودند گواه بر این حقیقت است.

پيامدهای جنگ و افزوده شدن انبوه بیکاران مخفی که واژه دلال را آنچنان ملوث کرده اند و در جمع تصفیه شدگان سازمانهای دولتی رژیم گذشته که دامن اعتبار اصناف را که خود کاملاً مبرا نبوده بیشتر آوردند. اینان عارضه کم ایمانی را در اصناف و بازار بیشتر تسری دادند.

در پایان به استحضار میرسانم باید انتخاب مسئولین اتحادیه های صنفی از مجرای انجمنهای اسلامی صالح و واقعی سروسامان بگیرد تا خصلت سودخواهی غیر شرعی که در اصناف هم تشدید گردیده قابل کنترل گردد تا همچنان کاسه کوزه گرانی بر سر اصناف و بازار شکسته نشود. توضیح آنکه لازم است علاوه بر عوامل گرانی در داخل به عوامل اثرگذار بر تورم از گرانی و رکود و تورم جهانی نیز یاد کرد دوست ارجمند درج حقیقت نیاز به جامع نگری و تحقیق بیشتری دارد و باید از احساس کاذب و القاء بدور باشد.

و من... التوفیق

جامعه انجمن های اسلامی اصناف و بازار

فعالیت اینهاست که از ابتدای انقلاب دست اندر کار نظم و نسق های انقلابی و جمع وجور کردن مراکز توزیع خواروبار و امثال آن بوده اند و پس از پیروزی کامل انقلاب بیشتر مراکز مالی را در اختیار گرفته اند و برای حفظ این مراکز خواه و ناخواه به سیاست هم کشیده شده اند و اکنون «سطر سطر این نوشته اگر نشانه ای از کم توجهی نگارنده در این مورد نباشد گواه عناد روشنفکرانه و بی تعمقی است که بسیاری از اینگونه نویسندگان و گویندگان محترم بان دچار شده اند. اگر با جنبش های این ملت آشناتر شوید نفی اینگونه اظهارات را بوفور می یابید.

بدواً به تعریف بازار برداریم سپس به شرح بازاری و منطبق نبودن نوشته های آقای دکتر پرهام با وقایع گذشته میپردازیم.

بازار واژه ای پارسی است از دو بخش تشکیل شده که جزء اول آن در اسامی بازجو، بازگو، بازبرس بازمین بازگشا و بسیاری اسامی دیگر از اینگونه مکرر است و گویای تکرار کار و عملی است که در جزء دوم آمده بازار به مفهوم باز آوردن و تکرار عملی مفید و ضرورتی تاریخی است زیرا از زمانی که مازاد تولید بوجود آمد ضرورت مبادله پیدا شد و بررور با کشف سکه و پول بازار رابطه بین نیروهای تولید و مراکز مصرف شد هنگامیکه شهرهای اولیه شکل گرفتند کسانی که در این عرصه به خدمت و کار مشغول بودند بازاری نام گرفتند به مرور بازارها رشد یافت و اصل تقسیم مشاغل و کار در آن آشکار شد بنابراین پدیده هر شغل و حرفه ای در راسته ای جدا متمرکز شد. برای نمونه بازار تهران که در دو قرن اخیر بالنده شد و به بازارهای کفاشها، بزازه، مسگرها و آهنگرها و سایر مشاغل دیگر تقسیم شد تا بنحو بهتر و مؤثرتر با بهم پیوستگی تولید و عرضه به خدمت برسد.

این زمان مصادف شد با حضور افزاینده کشورهای استعماری که مانع شدند بازار تهران و سایر شهرها و یا بقولی بورژوازی تجاری با رشد تولیدات خود به سطح بورژوازی پیشرفته صنعتی ارتقاء یابد. تا آنکه تغییرات شوروی سبب نگرانی کشورهای استعماری شد این رخداد سبب شد در کشورهای ایران، ترکیه، افغانستان و بسیاری از کشورهای همجوار شوروی حکومت های دست نشانده بوجود آورند که خود بحثی خارج از حوصله این مقال است.

اما نقش بازار و بازاری از دیرباز تاکنون در جنبش های ملی تا پیروزی انقلاب اسلامی چه بود؟ آن چنانکه اشاره شد حماسه افسانه و تاریخ مستند ملت ما گواه حضور افراد اصناف و بازاری در جنبش ها و مبارزات این ملت بود.

حکیم ابوالقاسم فردوسی، کاوه آهنگر را که فردی صنفی بود پیشتر از قیام ضد ظلم معرفی میکند. پیش بند کاوه آهنگر درفش کاویانی میشود و عمل حیرت انگیز جوانمرد قصاب او را افسانه کوچ و بازار کرده تاریخ گواهی میدهد که یعقوب لیث رویگرزاده بوده و فردی استقلال طلب از مظالم خلفاء. حضور جوانمردان و آزادگان در بیت الطرازا که کارگاههای بافندگی بوده اند همچنین حمایت اصناف سبزواری یکی از دو پایگاه دیرین شیعه قبل از همه گیر شده شیعه در سراسر ایران که حامی قیام استقلال طلبانه مردم در برابر مظالم بیش از حد مغولان خونخوار بودند. اینها همه نمونه هایی از خدمات اصناف و بازار بوده اگرچه بازار هم میرا از ضعف نبوده اما در قرون اخیر مقاومت های افراد صنفی در گوشه و کنار این مرز و بوم در دفاع از موجودیت ملی و اعتقادی این ملت در تاریخ این مرز و بوم منعکس است. آیا پیروی و حمایت اصناف از روحانیت مبارز در جنبش تنباکو نشانی از مقاومت بورژوازی ملی در کنار روحانیت در برابر بیگانگان نبوده است؟ آیا در ملی کردن صنعت نفت این اصناف و بازار نبوده است که در کنار روحانیت و روشنفکران تمامی سعی و امکان مثبت خود را در طبق اخلاص گذاشته اند.

پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بازار همچون دانشگاه زیر ضربات گودتا قرار گرفت.

در دهه های اخیر پس از ۲۳ مهر ۱۳۴۲ که لایحه ننگین کاپیتولاسیون به نفع مستشاران امریکائی تصویب شد. پس از سخنرانی حضرت امام انتشار اعلامیه افرادی خداجوی و مبارز که بعدها با توصیه خود امام هیئت های مؤتلفه را بنیان گذارند عمدتاً از بازار بودند که عامل خیانت به ملت مسلمان ایران حسنعلی منصور را با تکیه بر فتوا و حکم شرعی بسزای عمل ننگینش رسانیدند. قبل و بعد از انقلاب بازار کانون و بازاری سرباز انقلاب اسلامی و روحانیت مبارز بوده و از قبل از انقلاب باستاند نوشته خود شما بازاری مشغول سرو سامان دادن به نظم نیازهای جاری آحاد مردم بوده آیا هزاران سند